

دفتر سروده «عبور لحظه ها»



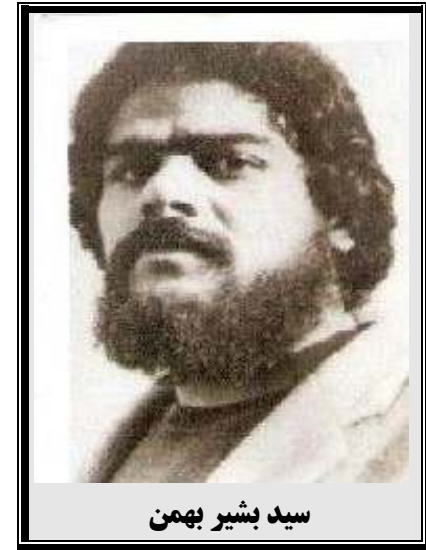
عبور لحظه ها

کبیر توخی

(پ . رتبیل)

چاپ دوم (۱۶ جنوری ۲۰۱۴)

جلد اول



سید بشیر بهمن

*

با خاطره زنده یادان جنبش انقلابی کشور
 که بر علیه تجاوز سوسیال امپریالیزم رزمیدند .
 به : ادامه دهندگان راه پر افتخار آنان
 که هم اکنون بر ضد اشغال کشور
 توسط امپریالیزم امریکا و شرکاء می رزمند.
 (۲۰۰۶/۱۲/۱۹)

آنچه در این دفتر هست :

نگاشته و شعری بلند از مبارز نامور ایران (اشرف دهقانی) بر " عبور لحظه ها "
 " آزمون " شعری از ناجیه بهمن (همسر زنده یاد بهمن) بر " عبور لحظه ها "

- ۱- عبور لحظه ها..... ۱۲
- ۲- تابوت شهر..... ۱۵
- ۳- ضحاک..... ۱۶
- ۴- پیمان کج آئین آباد..... ۲۰
- ۵- فتح محال..... ۲۱
- ۶- مینا، طغیانگر بی همتا..... ۲۴
- ۷- چیستان..... ۲۵
- ۸- بذر شهاب..... ۲۶
- ۹- آذرخش..... ۲۹
- ۱۰- غرش موجه ای ما..... ۳۰
- ۱۱- تصاویر..... ۳۲
- ۱۲- برکتیبه ای سپر..... ۳۵
- ۱۳- بسوی آزادی..... ۳۸
- ۱۴- فریاد کن با ساز..... ۴۰
- ۱۵- محموله زهرناک..... ۴۴
- ۱۶- غریب و صخره..... ۴۶
- ۱۷- تنها نئیم..... ۴۹
- ۱۸- چیرز سلامت..... ۵۲
- ۱۹- رفقاء..... ۵۴

پیام رفیق اشرف دهقانی
به دفتر شعر (عبور لحظه ها)

" عبور لحظه ها " با زبان شعر، ستمکاران در افغانستان را به تصویر کشیده است ، چه ماردوش ضحاک باشند، چه ساطور به دستان جلاد و چه تهی مغزان سنگسار چی . " عبور لحظه ها" از مبارزه خلقهای آزاده افغان گفته است و از انسان های آزاده ای که نه دمی از مبارزه با ستم و ظلمت باز می مانند و نه امید به آینده روشن را از دست وا می نهند. با ایمان به پیروزی خلقهای آزاده افغانستان بر دشمنانشان که دشمنان همه ما هستند، قطعه زیر را به دفتر "عبور لحظه ها" از شاعر گرامی، پ. رتبیل تقدیم می کنم.

به خلقهای آزاده افغان

به آزاده هائی که هنوز
از عبور لحظه های ظلمانی
جانکاه دردی نشسته بر جان دارند
و لیک هنوز
آزادی را، عشق را
و باید انسان گونه زیستن را
فریاد سر می دهند

از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان.



- ۲۰- جنگ به فرمان..... ۵۵
۲۱- اگر راست نگوئی..... ۵۸
۲۲- خرافه و سپیده..... ۶۰
۲۳- تو مفهوم انسانی..... ۶۳
۲۴- " چریکهای فدائی خلق ایران"..... ۶۳
۲۵- " قطب نما"..... ۶۹

فریاد سر می دهند
از سرزمینی که ارتجاع
در چندین سال تهاجم ویرانگرش
چندین چهره عوض کرد در آنجا
به سان جادوگر زشت خوی افسانه ها.

✱

به خلقهای رزمنده دیار همسایه، افغانستان،
آنجا که ارباب جای غلامش را خود گرفت
و ارتجاع سیاه طالبان
مغلوب ساکنین بی روح خانه ایض شد

✱

افغانستان،
آنجا که جادوگر که رنگ به چهره نداشت
های و هوی ورودش را پیشاپیش
با سهمناک غرشی در آمیخت
غرشی از آوار ریختگی یادگارهای شرق کهن (*)
و تباهی از حد گذشت.

✱

به خلقهای آزاده افغان،
به خلقهای رزمنده ای که هنوز
با دردی از عبور لحظه های اضطراب ها و ظلمت ها
از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان

" درد مشترک " را فریاد می زنند
و آزادی را، عشق را
و باید انسان گونه زیستن را
تکرار
تکرار
می کنند.

✱

به آزاده هائی که هنوز
ندای آزادی سر می دهند
از میان ویرانه های جای جای خونین میهن شان

✱

هزاران درود
هزاران درود بر این خلقهای مبارز باد
درود بر آزاده های دلاور افغان باد.

✱ ✱

اشرف دهقانی

(نوامبر ۲۰۰۶)

(*) اشاره به مجسمه های عظیم بودا که نابود سازی آنها به دست طالبان در خدمت موجه جلوه دادن لشکر کشی به اصطلاح دنیای تمدن به افغانستان قرار گرفت .

به ضد اشکال تجاوز ، غارت و اشغال کشور از جانب امپریالیزم جهانی به پا خیزیم !

به خاطر تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی در ششم جدی ۱۳۵۸ خورشیدی به کشورما افغانستان ؛ سروده ای تحت عنوان " عبور لحظه ها " را از جلد اول سروده هایم (" عبور لحظه ها ") برگزیده پیشکش مردم در خون و آتش فروبرده شده ما توسط سوسیال امپریالیزم غارتگر و جنایتکار روس و شرکاء- این پلید ترین رویونیست های خاین به آرمان والای پرولتاریای جهان و خاینین به تمام بشریت - و جنایتکاران و میهن فروشان خلقی ، پرچمی و خادی ؛ تقدیم می نمایم و درود های آتشینم را به مردم دربند افغانستان - مردم هزاران بار عزیزتر از جانم - می فرستم که هم اکنون حرکت چرخهای خونین ماشین جنگی قوت های مسلح امپریالیزم جهانخوار امریکا و شرکاء را بر روی زخم های خونین به جا مانده از تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی تحمل می نمایند ؛ به امید آنکه درفش لگدمال شده آزادی را فرزندان دلاور و فداکار و سرخین اندیشه شان از میان خون و خاکستر بردارند و در برابر بزرگترین قدرت های امپریالیستی جهان به رهبری خون آشام ترین غارتگران و بی رحم ترین جنایتکاران تاریخ بشریت ؛ یعنی امپریالیزم جنایت کار و غارتگر امریکا ، بایستند .

به امید آن روز که رسیدنی ست . کبیر توخی

مرگ بر امپریالیست های روسیه - این ادامه دهندگان خط تغییر داده شده

سوسیال امپریالیست های جنایتکار و چپاولگر شوروی سابق !

مرگ بر امپریالیزم وحشی خون آشام و غارتگر امریکا !

زنده باد مبارزات برحق خلقهای جهان در برابر استثمار، استعمار و امپریالیزم !

شعری را که به خاطر همسر مبارزم سید بشیر بهمن،
در زندان سروده ام ، به دفتر " عبور لحظه ها "
از برادرم کبیر توخی (پ . رتبیل) اهداء می نمایم .
ناجیه بهمن (۲۰ دسمبر ۲۰۰۶)

آزمون سرخ تاریخ

گربکشند برفعتگه دار سرم

ویا، بنهند به زیر دیوار پیکرم

ویا، با تیری آغشته به زهر،

بدوزند جگرم

با قامت افراخته ، چو سرو

با طاقت کوهواره ، چو " بهمن "

برهنه پای خونین

نهاده ام بر دم تیغ

من چه خوب از آزمون سرخ تاریخ ؛ می گذرم

☪ ☪ ☪ ☪ ☪

و بسان شیر غر ید:

" منم گرد دوران ، منم بهمن ! "

صدای جلاد آهسته تر شد...

" بهمن ! بیا با من ،

که ضحاکم تشنه خون است "



آواز خشک کلید،

در گوش ششمین قفل پیچید

درب آهنین سلول چرخید

شش هم نبرد و هم حلقه

سردادند این شعار:

" در اهتزاز باد درفش گلگون آزادی "

کز طنین آن

در و دیوار و غل و زنجیر لرزید.



ساطورپاشنه جلاد

برسینه سنگفرش زندان

هزارمین قربانی را رقم زد

و آنگاهش

جلاد ؛

_ این خدای دخمه مرگ آفرین _

عبور لحظه ها [۱]

در آن شب پر اضطراب و ظلمانی

سکوت ، بال سنگینش را

بر سینه سنگفرش زندان می سائید

جلاد (۱) با سیمای هیبتناکش می لرزید

وز عبور لحظه ها می ترسید



زخم چرکین دو کتف ضحاک (۲)

بوی گند ، می داد.

فضای قصرش آگنده از سم

در قربانگاهش تنی چند

ضحاک با هیکل وحشتناکش ، می لرزید

وز عبور لحظه ها می ترسید



آواز خشک کلید

در گوش نخستین قفل پیچید

درب آهنین سلول چرخید،

جلاد ،

_ این هیولای هول و هراس _ !

فر یاد کشید:

" تهمتن کیست ؟ بهمن کیست ؟ " (۳)

اسیری ز جا بر خاست،

بر آستان ضحاک،
بوسه ای چند زد.



از مژه چشم لحظه ها ،
سرخین حماسه ای
بر کتیبه تاریخ چکید
و ؛ اما،
در پگاهش
آفتاب ؛
_ این کوره تابان هستی ساز _
بر گور شهیدان،
سجده ای چند زد.



به : قلب میهن (کابل عزیز)
که در حصار ارتش متجاوز
سوسیال امپریالیزم شوروی قرار دارد.

تابوت شهر [۲]

گهواره ها غرقه در خون
ستاره ها،
اسیر پنجه بوم
شط کهکشان ها بی شیر
نیزه های نور به زیر خرگاه قیر
چشمه های خون جوشان
ضحاک پیر تشنه آن



" تابوت شهر " در میان جنگل آهن
کلبه ها در آن خاموش
نفس ها در آن دلتنگ



بر فراز آن،
خیل خفاش به پرواز
به دور آن شهاب شیاطین دیده بان
ز هر کوی و برزنش جاری سرب مذا ب
ز " فتح " اش ضحاک زمان (۱)
مست سراب .



ضحاک [۳]

" طلسم ساز محتضر " (۱)
بر شیارِ تابوتِ سنگواره
استفراغِ خون کرد
وز رخنه آن
کالبد سیالی برخاست :
بر دوشاخش ،
داغ " سیا " خورده ؛
بر دوکتفش،
دو اژدها خفته ؛
در چشمه چشمش،
تیزابِ جوشیده ؛
بر " چهل تار " سرش،
جولا تنیده ؛
برگرد پیکرش ،
چهل مار بوآ خسپیده ؛
در امتداد هرم رویش
روئیده جنگل مویش
جنگل ! نه ،
بیشه هزار ابلیس،
حجره هزار شیطان .



کابک جمجمه اش:

لانه بوم

مشکک قمقمه اش:

تالاب خون ،

دخمه دماغش:

باشگاه شبپره :

جدار دندان هاش :

نمای اره .



یک پا، بر فراز " آسه ... "

پای دگرش، بر " شیر دروازه " (۲)

نطح " معتصم بالله " قربانگاش (۳)

نص " آیت الله " رهنماش (۴)

بدینسان ضحاک احیاء شد : (۵)

زنجیر قلاده بدست

قلاده " هفت " و " هشت " (۶)



ضحاک با چنگک چنگال

از جندرش " ژنده " ای بر کند

و با سر نیزه انگشت

" پنج شعار " بر آن بنوشت :

« بسوزید، هر آنچه سوختنی ست !

بکشید ، هر آنچه کشتنی ست !

بخورید ، هر آنچه خوردنی ست !

از کهن شهری که قصه ساز نبرد هاست
 کاوه ای برخاست
 و، بر ضحاک بتاخت،
 "چهل دزد" ش بگرفت
 و، بر "چهل تار" ش بکوفت .
 ☞
 ضحاک لرزید
 وز فراز دو کوه
 فروغلتید.
 کالبدش هزار و یک ترک بر داشت .
 ☞
 در همیان کمرش، "خشت های طلا" بود
 "طلا" از سرزمین "پنتا ... " بود (۱۱)



بدزدید، هر آنچه دزدیدنی ست !
 بفروشید، هر آنچه فروختنی ست !
 و، "ژنده" ای انتقام
 - از هرکی "سند باد" ست و "سیس" و "حیان" (۷)
 از هرکی عیان است و نهان -
 بر دوش "حکمت" و "سیف" و "ربان"
 و "ملا عمر" همچنان، بنهاد . (۸)
 ☞
 ضحاک؛ بارِ دگر،
 با همان ادا، با همان اطوار
 بنوشت همان "پنج شعار ..."
 و، "ژنده" ای انتقام،
 - از هرکی "بابک" ست و "نیزک"،
 از هرکی "حزین" ست و "افشین" - (۹)
 بر دوش "هزاران تموچین"، بنهاد . (۱۰)



کابل:

شهر پر شرار
 دریاش :
 شط خونبار
 سال های نکبت بار
 (سال های هجوم کرگس و کفتار)
 بر "کهن شار" بگذشت.



این " فتح " ناصواب و پر ادبار ؛
 به نام هاتان " مبارک " !
 این " میثاق " نامیمون و نکبتبار ؛
 به جام هاتان " گوارا " .

*** **

فتح محال [۵]

کابل ؛
 ای شهر آتش و خون !
 ای مخروبه ئی محزون !
 که هر ترک دیوار " آسه مائی " ؛
 و هر جدار " شیر دروازه " ؛
 بسان " شاخ برنتی " ؛ (۱)
 دیده بان نبرد های تست .
 چرا خفته ای در خون ؟
 بر خیز و با ددان بستیز !
 هزار خامه بسود
 و هزار ورق فرسود
 در پیچ و تاب هر رزم پر فسانه ئی تو
 در تب و تاب هر بزم پر چکا مه ئی تو
 گر سخن سرای کهن سال (۲)
 در هزارمین پارینه سال

پیمان " کج آئین آباد " [۴]

شما کز هادیة اسطوره
 وز بادیة خشکیده
 شما کز اعماق اعصار
 وز سرداب های " بابل شار "
 بر خاسته اید



شما کز زهدان زایشگر فرا عنه
 وز عفنزار های ماسیده
 شما کز معبد طاغوت
 وز دخمة خفاشان خفته در تابوت ؛
 بر خاسته اید.



ای آخرین نماد اهریمنان !
 ای واپسین نفیر دوزخیان !
 چسان ؟ !
 باخون داغ کابلیان
 وضوی تان مباح ؟ !
 و، در " کج آئین آباد " (۱)
 _ در بارگاه " نوازشگر " جنگ _ (۲)
 با پیک " دجال " (۳) و پاسبان " سنگ... " (۴)
 _ برفتح " آسه " و " شیر دروازه " _
 پیمان تان روا ؟ !



در امتداد ایام
 که شرنگ لحظه ها
 قطره قطره ، لغزید در ظرف مکان
 با چه ریا ، با چه جفا
 باچه تزویر ، با چه تکبیر!
 که در فتح تو کرد
 " جرنیلان " نا پاک ، بی مایه و بد بوی
 " شیخان " اشتر سوارِ بادیه خوی
 " دجالان " سیه اندیش و سیه روی
 که سر نهاده اند بر آستان " نظم نوین "
 از برای آنکه،
 به امارت رساند مزدور بچگان شانرا...
 □
 در این ایام ، (۵)
 که خدنگ لحظه ها،
 _ با انگشت و مشت _
 می کوبد بر طبل زمان
 فریادی می رسد به گوش :
 « آی ، عبرت نا گرفتگانِ زبون !
 _ که بر پا کرده اید آتش و خون _
 از سر بدر کنید،
 فتح این سر زمین را
 که خیال است و محال است و جنون .»

□□□□

بسرود حما سه های بی مثال تو :
 نبردِ رستمِ داستان
 با ددان و تهمتنان
 جدالِ آرشی کمانگیران
 با سپاه تورانیان
 پیکار کاوه آهنگران
 با ضحاک ماران
 ؛ لیک
 انگشت بشکستهٔ کودکان " کابورا " ی تو (۳)
 _ در فرجامین عصر عروج " غولان... " _
 کشیده بر مدار جهان
 تصویر آشوبِ بی شمار تو
 تندیس قامتِ استوار تو
 تمثال پیکرِ خونبار تو
 نمادِ دیوارِ پایدارِ تو (۴)
 □
 در استمرار ایام
 که پلنگ لحظه ها
 جرعه جرعه ، نوشید عمر زمان
 با چه ریوه ، با چه شیوه !
 باچه خدعه ، با چه حيله !
 که در فتح تو کرد
 اسکندر و منصور ... ؛
 چنگیز و تیمور ... ؛
 " انگریزان " وحشی و " خراسان قطبی " .

□

"چیستان" ؟ [۷]

چیست آنکه :

کردارش صد هزار نیرنگ
 رفتارش همسان خرچنگ
 قلبش همتای خاراسنگ
 برجبینش داغ صد ننگ.
 دهنش مردار و ژاغرش پر ز گند
 نگاه زاغی اش، آگنده
 از حقارت "کاری" که کرده
 در "قلعه مهتاب" و در "مدرسه جنگ"



چیست آنکه :

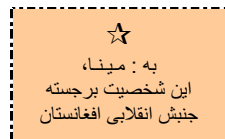
ادا و اطوارش همه شرمندگی
 لفظش جف و معنی همه بیهودگی
 "تهذیب" اش کشید درباشگاه "خرس..."
 "ISI" خریدش با حرص
 و کرد : افسون "CIA" حلقه ای گوشش
 و کرد: شعار "پنتا..." لوحه ای دوشش



چیست آنکه: ذکر شرش گشت ورد هر زبان

نفرین بی انتها بر "خرسان..."
 لعنت لامنتها بر "شیطان..."
 که مولود ناپاکشان

بشد سر خیل خفاشان



مینا، طغیانگر بی همتا [۶]

مینا

نه بسان هر کنگینه، (۱)
 که خمیر شان
 از گلِ خام
 و در خمِ شان
 خوشه های انگورِ سرد
 از بیمِ دی غنوده



مینا،

جوهرت،

و آبگینه شفاف و سیالت
 که در آتشفشان نمرود
 و آتشدان آذرنوش
 جوشیده
 "راوا" ی تو
 بسان کوره ناپیدای آسمان
 پاشیده

برسنگر سیاه دوزخیان

صد هزاران شهاب

مینا، _ طغیانگر بی همتا _

نام نامی ات

سرلوحه ای گهنامه رزم زنان باد!



آوازی آمد به گوش :

« کدامین اژدهای " هفت " (۱) سرِ خِشماگین

از روی نفرت و کین

می روید با یال مردارش

" آذر برزین " را ؛ (۲)

کدامین یابوی بی لگامِ دهن چرکین

که دارد بر کمرگاهش

" هشت " (۳) منبر به جای زین

می کوبد با سُمِ خونبارش

آموت شاهین را ؛

کدامین " نوظهور " (۴) هیولای هول و هراس

جسته از مفاک آتشزای زمین

که تنوره می کشد این چنین...».

هوشمندی از سنگر، نعره کشید:

« هوش دارید ای عزیزان

نه چنین است ، نه چنان

این جادوگران دورانند

که با مار و طومار و جمجمهٔ انسان

در " دخمه " (۵) جغدان شوم

و در زیر " خرگاه " (۶) عنکبوتِ مصدوم

به چله نشسته اند

تا طلسم انقیاد جهان

و امتداد عصر عروج " غولان ... " ، (۷)

بذر شهاب [۸]

ابر نازا ،

به پهنای سپهر

کاکل سیاهش را افشانند

بادِ تشنه ،

زوزه کشید

فرود آمد و زخم ناسور زمین را لیسید .

خاک بر بیشه و تل بارید

استوانه ای گرد باد

به سان برجِ دوار، چرخید

و ، با پرماش، اعماق " شهرمخروبه " را شکافت .

فریادی برخاست :

ای مردم !

بنگرید، بنگرید که چسان

ویرانه های مان

فتادست در چنبرِ طوفان

حکم کردگار است این !

یاکه ، عصیان دوزخیان

زمین زیبای ما افسون شده

از مدار خورشید بیرون شده

راهش بگریید، بازش بدارید

که می شتابد بسوی نبود

پُخته گردد،
وَر نَگردد،
بَارِی دَگَر، دَر پِی اَوْرادی دَگَر شَوند
کَنون دَر سَر زَمین مَا شَبِ تَارست
" هفت آتَشکده " اش را رَوشنایی دَر کَارست
تَد بیری بَاید...»

نَو بَاوَه ای چَوَن رَعَد غَرید:
« اَگَر اَختران رَخشندَه مَشرق
دَر قَنَد یل سِجَر آمیز شَعبده بَازان مَغرب
مَسحورند
وگَر سِیَارَه های گَریزندَه ، فَاقد نَورند
سِتارَه های تَابندَه ، چَرا مَهجورند ؟ »

خَروشید زنی پَای دَر زَنجیر:
« هان ! ای فَرزندان بومسَلَم و بَابک
اَگَر کَاغذین فَانوس های بَنام آفتاب
کَه از بَرَق اسلَحَه " دزدان دریائی "
نَور شان خیرَه شدَه
وَزهیبت سَور و شِیپور اسرافیل
وَهَم بَر تَن شان چیرَه شدَه
چَه بَاک
آتَش زَنید بَر هَر خَس و خَاشاک !
دَشت سَبز سِینَه های سِتَبَر تان ،

تَابناک
بَه هَر شِیَار خُونین اش -
بَا هَر قَطره ای خُونش
بَذری - چَوَن شَهَاب - بَاید کَاشت (۸)
تا، دانه دانه مَهر
و خَوشه خَوشه نَور بَرداشت.»

. آذَرَخَش . [۹]

دَشت ها تَرَکیدَه
وادی ها تَفتیدَه
مَرغزاران بی صَدَا
چَمَنزاران بی نَوا
بَسَتر رُود ها ، هَمه سَراب
گَدار دَریا ، تَهی از آب
خِیل شَاهین دَر تَب و تَاب
بَاز و عَقاب دَر عَطش آب
☆ ☆ ☆

آذرخش غرید
دره و کوه لرزید
" بهمن " ئی فروغلتید
در تنگنای دریا
صدای برخاست
از شکست قایق " دزدان دریائی "
که نقشی داشت بر سیه پرچم اش
از " نظم نوین " وجمجمه انسانی
☆☆☆

آذرخش غرید
طوفان شد پدید
زائید ابرِ نازا
بارید تگرگ و ژاله
ژوهید بلورِ قطره
قطره ها بهم رسید
رگه ها بهم پیوست
چشمه ها دست به دست
فرود آمد از کوه ، بر رود و دریا
فرود آمد بر دشت و صحرا
(سیلِ توفنده، سیلِ خروشنده)
و در مسیرش بروید،
لانه ئی جغد و دخمه ئی کفتار
و در مسیرش بکوبید،

گله خوک و انگل مردار
و در مسیرش بپذیرید،
تخمه گل و لاله ای تبار
☆☆☆
آذرخش غرید:
طوفان شد پدید
زائید ابرِ نازا
بارید تگرگ و ژاله
ترک برداشت " غول پاگلین "
فرو پاشید " نظم نوین "
به سوگ اش بنشست مداحان سرمایه !

غرشِ موجه ای ما ... [۱۰]

نئیم چون طوطی قفس پرورده ای رمال
آموت عقابِ ماستیغ کوه بابائی ست
نئیم چون خنجر زنگی کوبیده برد یوار
صیقلِ دشنه ما نمای مهر آسمانی ست
نئیم چون خزه، خزیده بر بستر مرداب
خارخشکیده ما باب تنور روستائی ست
نئیم چون نگین نشسته بر خاتم اغنیاء
گوهر ما آبله دستِ رنجبرِ طغیانی ست

نثیم چون نطع خونین جلادان ارتجاع
چرم کوره سای ما زیب درفش کاویانی ست
نثیم چون حباب تھی برخاسته از کف گنداب
غرش موجه ای ما، هیبت طوفان دریائی ست
نثیم چون "روبهان" که گردیم به دَورِ گرگان
بَبرِ غرور ما همسنگ کوه آسمائی ست
نثیم چون بارقهٔ جهیده ز نعل ستوران
جرقهٔ ما، حاصل اضداد فقر و غنائی ست



تصاویر [۱۱]

تصویر مثله شدگان را بردار و بیار
ببین، کلک صورتگرش
طعمهٔ انفجار شده ؛
تصویر رجم زنان را بردار و بیار
ببین، کارگاه نگارگرش
لانه ای کفتار شده ؛
تصویر گور کاوان را بردار و بیار
ببین، استخوان مَصورش
" کالای " بازار شده؛
تصویر تهمتنان را بردار و بیار
ببین، رستم و کاویانش

اسیر پنجه ای سوسمار شده ؛
تصویر "سپید جامگان" را بردار و بیار (۱)
ببین، اوستا ش منسوخ و نا اعتبار شده؛
تصویر جلادان را هم بردار و بیار
نمی بینی!
ساطور دست شان، مرصع و زرنگار شده؛



استادا!

می نگرم،

می نگرم که چسان

چاکران "هیچستان" (پاکستان)
_ این " چلیان برهنه روی" (۲)
و آن طالبان " برهنه پا" _
آتیلائی " کابلشار" شده؛
جز تصاویر، که هرگز نمیرند،
همه را خوردند
شهر را نیز با خود بردند؛
چیزی بر جا نمانده ست.



نه، پسر م !
اگر تصاویر ماندگارست
شهر هم پابر جاست
چونکه جایگهش در قلب ماست
فقط " تیرگی " بر پاست
هیزم و هیمه باید افروخت
که روشناس،
تا اعماق کهکشانشان های مرده
" تیرگی " را دنبال کند

* * *

استاد !
بنگر، بنگر به " شرق "
ببین، ببین که
" سپیده " دمید و " صبح " بیدار شده . (۳) ، (۴)



بر کتیبه ای سپر (*) [۱۲]

ای لهیده در زیر تگرگ طعن
که با رِشمه ای ریشخند
بر دار یاد واره فصل سپاس و التماس از دشمن،
آونگی
ببین که،
در لشاب سرد و نا مواج مصراع هایت
چه آهنگ های مجوف و منقوش
بسان ارتسام،
در جدول جادوگران شهر " حله " (۱) نقش بسته
وتو، بیهوده در فراخنای کذب
واژگان لیوه ات را
بر صحایف " موجودات سیال " و دوره گرد
_ چون نشست کودکان مهجور دهات حقارت
برگردونه ای " اسپکان چوبین " _
بر مدار آوازه کشیده ای.

* *

همگان دانند که تو
از ترس آن " هول انگیز "
دیو ننگ که خفته در نامت
از انکسار و نفرت و خشم
در عمق لاوک حس فطری خویش،

آماس کرده ای .

شَرنگِ هبوط در برهوت
و انحطاطِ مفتضح ، در ته
باد ، تا رستخیز در کامت.

* *

شاعرِ پیاله به دست می‌کده های ویران !

که از پشتوارهٔ یاد های زخمی ات :

(« تو ای هم‌رمز و هم‌نجیر و هم‌سنگر

همدانی که مرگ ما پر قو نیست ، کوه است و گرانسنگ است »)

که یکتا عطف متعالی بود

بر دو کتفِ صلیبِ هویتِ مردمی ات

در رنجی،

چرا در سلولستانِ سنگی

که مهاجمانِ موطلا، گشودندش در

کشیدی قامت بلند نیزه را به لامِ تعظیم

و نبشتی بر کتیبه سپر

صد مصراعِ تسلیم

از برای رهائی ات از آن دخمه ... !

* *

به یاد آر !

به یاد آر، آن عبورِ تندِ لحظه های نبرد را

که آهنینِ بال های مرگبارِ دشمن

مشک می نمودند _ حتا _

تصویرِ طفلان را

در قابِ پنجره ها

با چنگال و منقارِ آتشبارشان

و تو، که رهیدی از دخمهٔ شان

چه بی تفاوت ! چه بی محابا ،

در تکاپوی رهی بودی بسوی تنگبارِ مهاجم

که رسیدی ؛ اما به رسوائی !

و اکنون ،

چون سایه های مرموز ره می پویی

به سمتِ " کوچه های باورِ مردم " (۲)

هان !

نه راه است ، نه روزن

اگر است، پاسبانانش، " شعله " افروزانند

* *

سرسامِ " بیابانگرد " !

برگرد به بیابان .

عقرب زرد عقدهٔ چرکین

بیرون کن از استوانهٔ آستین

بنه به فلاخنِ تسکین ؛

مگر ، بر اوجها باز نخواهی گشت

ای فرود آمده بر عفنِ دشت

ننگت باد !

* * *

به زنان در بند افغانستان و ایران.

... بسوی آزادی [۱۳]

زن!
ای مدفون شده به زیر آوار
بنگرکه و حشیان از "سر زمین بی نسب"
با خود فروشان خَشُوک،
همدستانند
وبرگور قامت سنگ آماج
زهرآگین خار می کارند
تا کس ، دستی نکشد بر مزارِ عفتِ تاراج شده ات
(از برای انتقام)
و حک می کنند بر لوح آرامگه ات:
" ایست ! " ، " دریش ! "
اینجا زنی ست گنهکار
بر قامتش باریده سنگ
بر پیکرش غلتیده دیوار "

ح ح ح

زن!
ای سوگوارِ خونین تن
گرچه در اسارت پرده ئی
و پرده، در حصار دیوار

و دیوار، در چنبرِ حد
و حد را مولودات " سیا "، دیده بان .
گرچه پنجه هایت را ببریده گرگان
پرده را بدر با دشنه ای دندان
بکوب بر هرچه دیوارست
گرچه نماش پایدارست
از چنبر هم برآ
گرچه افسونگرائش، سیه کارست
وزحد هم، بگذر
که حد را هم حدی باشد
بشتاب بسوی آزادی!
که همراز و همسوز و هم فریادتوست "راوا" (*)
ای دست سبز تو زایشگر هنگامه ها!

ح ح ح ح ح ح

به هر تار جانم صد آواز است
دریغا که دستی به مضراب نیست
احمد شاملو

... فریاد کن با ساز [۱۴]

ای هموطن ، ای هموطن
ناخن مزن ، ناخن مزن
برتارهای سازِ من
که سر ندهد طنینِ
تننه تن ، تنن تنن
گر تو خواهی سیری کنی در عالم ساز
برکن بنیاد کهن، رو کن به درگهی ساز
که در مذهب روشندلان روا باشد
رقص و سماع با چنگ و دف، هم سرود و ساز



ای هموطن ، ای هموطن
ناخن مزن ، ناخن مزن
بر تار های سازِ من
که سر ندهد طنینِ
تننه تن، تنن تنن

گر تو خواهی سیری کنی درعالم ساز
وضوء ساز و سر بنه بر آستان ساز
که قلقل مینای خیام آید به گوش
هم چنگ داوود و رقص مولانا با ساز



ای هموطن، ای هموطن
ناخن مزن، ناخن مزن
برتارهای سازِ من
که سر ندهد طنینِ
تننه تن ، تنن تنن
گر تو خواهی سیری کنی در عالم ساز
از آن محفل حذر کن که باشد دشمنِ ساز
که در کشورِ اولمیر و سر آهنگ
تکفیر شده نوای بلبل، هم رنگ ساز



ای هموطن ، ای هموطن
ناخن مزن ، ناخن مزن
بر تار های سازِ من
که سر ندهد طنینِ
تننه تن، تنن تنن

گر تو خواهی بشنوی نغمه ای از تار ساز
از کابل شهر گذر کن که باشد مظهر ساز
که پیچیده بر خرابه های "خرابات" اش
"بندگی در کار نیست"، بشکن بشکن زنجیر با ساز (۱)



ای هموطن ، ای هموطن
ناخن مزن ، ناخن مزن
بر تار های ساز من
که سر ندهد، طنین
تننه تن، تنن تنن
گر تو خواهی بشنوی نغمه ای از تار ساز
بهر سنگسار شدگان نغمه ای بزن با ساز
که و حشیان می برند به امر طاغوت
هر پنجه ای که نویسد شعر یا زند ساز

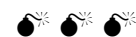


ای هموطن ، ای هموطن
ناخن مزن ، ناخن مزن
بر تار های ساز من
که سر ندهد طنین
تننه تن، تنن تنن

گر تو خواهی بشنوی نغمه ای از تار ساز
" ترانه آزادی" را فریاد کن با ساز
که چو خنجر فرو رود به قلب طاغوت
باغوغای دهل و سرنا و غریوی ساز



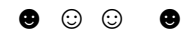
_ جز بوی باروت و کشت "علفزار" _ (علفِ زهر)




زمین را مال خدا میدانند
برزخم هاش، خشخاش می کارند
و آنگاه ، میان تنگ می بندند با دستار
و دستی می کشند بر انبوه ریش هاشان
_ از برای برکات در حاصل _


و حد زکات را،
با هر بند انگشت هاشان می شمردند
و با توکل به خدا
پای زمان را می بندند
و در زیر ساقه خشخاش
نماز می گزارند
و در پایان روال
سوره و اسطوره را
به نیایش می گیرند

که محموله زهرناک شان
(در حصار تنگ و راکت و خمپاره)
رسد " مع الخیر " به بازار ؛
مگر اینست حکم کردگار ؟ !



[۱۵] محموله زهرناک

نه چمن شباهتی دارد به چمن
نه عطر گندمزار می رسد به مشام
نه نبض منقبض تاک می تپد در باغ
نه قلقل مینا می آید به گوش
نمی شکند شرنگ جام در جام


منسوخ شده رویش سبزه
عبور از لب جوی ممنوع
می تراود شیره تریاک
از جدار هر موره دیوار
فتاده در سر درگمی، کلاف زمان
مکانِ مخروبه ، نشسته در ماتمِ آن


طالبان که در پی تکفیر خرد آمده اند
منکردند از سال نو
منزجرند از نوروز
اینان کز گردش دوار، در چنبر میقات
رسیده اند به انجمادِ عاطفه
و خو گرفته اند به انفجار
چه میدانند از بهار

بادی بلند با تضرع

گاه می لیسد بلور سیال موج را
 گاه می پیچد به دور چنبر صخره
 تا نگذارد غریق لجوج و ستیزنده
 در مدار مخوف صخره،
 فنا گردد
 وز آواره گی اش جدا گردد.



غریق،

در واپسین تلاش،
 دستی می کشد بر جدار صخره
 ؛ لیک

می یابد تیغه اش را بُران
 از برای پنجه هاش خصم جان
 یادش می آید،
 کاین دشمن دیرین است
 "جمره" هاش ،

همه پیکان زهرآگین است
 کز پنجال پلشت "آخوند" و "اخوان"
 باریده ست بر هیاکل زایشگر انسان
 به روال آئین عصر حجر
 با تکبیر الله و اکبر.



غریق و صخره (۱۶)

در دوسوی دریا
 دو کرانه نا پیدا
 دریک سو،
 خوشه های انفجار زمان
 می لرزاند قاعده مرسوم "مثله" را
 در سوی دیگر،
 موج، با شلاق هزار زبان
 می تکاند بنیاد موهوم "صخره" * را (*- حجرالاسود)
 ومی کوبد بر کتف کف آلودش
 لاشه قایق بشکسته را .



غریق ، در میان دوکرانه،
 دمی چنگ می زند به دامن موج
 زمانی به پای صخره
 ؛ ولی صخره سخت است و لغزنده
 موج هم رقصان و گریزنده
 ؛ مگر غریق، نمی خواهد در رسوبات دریا
 با گیاهان خورشید ندیده، هم آوا گردد
 وز آوارگی اش جدا گردد.



به : " پیام زن " این وجدان بیدار زنان کشور
ویارانی که درحیطه نفوذ بنیاد گرایان
وحشی و جاهل عملاً می رزمند.
پ . رتبیل (اول اکتوبر ۱۹۹۶)

تنها نئیم [۱۷]

دمه سیاه و زهر آگین
از هُرم باتلاق شامی مغموم برخاست
و به پیشواز شی میوهوم شتافت
در لحظه ای که،
بر در و دیواری مخروبه؛
طاق و رواق جا مانده؛
پیلپایه و سقفی غلتیده؛
کلبه و دار بست بشکسته؛
و مدفون شده،
باغکوچه ها در خاک توده ؛
تیرگی و اضطراب می بارید
و در خاکستر جنگل ویرانه ها
ناله و نوحه می کارید
گمانم شد که،

تنها " دانکو " ی جنگل ظلمتبار ویرانه ها منم (*)
که فانوس رخشان قلبم را

غریق، باری
با خشم و غرور
نعره کشید:
ای " سنگ فلاخن " اسطوره ای سیاه
کی ها مرهون لطف تو میتوان شد
جز " چلی " و طالبان سیه اندیش
تو سزاوار نفرین دهری
زانکه " تبرک " دست چاکری
منت از برای نجات
گر بود شرط بندگی
فرو شدن به غرقاب
باشد کمال پابندگی
س
بادی بلند و موج مست
چون دو عیار به هم پیوست
غریق را بر کند
و بر ساحل فگند.
موج و باد، که طرف دریا شد
این نکته بروی ماسه ها ، هویدا شد :
" ناجنس کجا و آشنائی
ازسنگ تو مخواه مومیائی "



بر شاخچه ای تک درختی کنار گذرگاه
آویخته ام
تا، گودِ راکت و حفره ای بمب
و مفاکِ خمپاره ها
_ این زخم پر خون جاده ها _
نمایان گردد،
وکس نیفتد در پاکیزه خونِ کابلیان



خون را با مژه ها روفتم
نیزه ای مژگان به ره کوفتم
تا ره رفته را
بار دیگر یابم .



در امتداد جنگلِ ویرانه ها
(نارسیده به انتها)
دیدم :
آونگان شده فانوس ها، بر نیزه ها
تا نیفتند تابوت به دوشانِ ماتمسرا
در گودالی که کنده بودند " شعله " افروزان
از برای گنده خون و عفن لاشهٔ مردارِ گرگان

_ این ویرانگران شهر ها و جاده ها _
که تاراج کردند عفت مروارید و عصمت گنجینه ها.



نیزه ها :
مژگانِ خونچکانِ تهمتنان " کابلشار " بود
فانوس ها :
قلب مشعشع ای یاران.



شهاب اشک سوزان
_ بی هراس از قضاوتِ مرداب های لمیده در جوارِ طوفان _
با نیزه های مژگان ، پیمان بست
فرود آمد و بر خونِ داغِ شیارِ صورتم نشست.
شوریده با شور پیوست
تحرك از قید سکون رست
یقینم شد که تنها نئیم
در ظلمتِ وحشتزای جنگلِ ویرانه ها.



چه باک!

سُکرِ عَفیفِ مان،

در گنبدِ پرکینِ جمجمه تهی از مغزشان

- که آذین است با دستار پر نقش و نگار -

که نشیند به عبادتِ " خداوند بازار " « .

" چیزز " (به سلامتی!) [۱۸]

ذرات پر شورِ انگبینِ مقطر

از " چیزز " هول انگیز طالبانِ مسخر

در ضیافتی موجه بستند،

در تنگنای مدورِ پیاله ها

و شوریدند :

« آی " یونیکال " میزبان! (۱) »

ما که به سان زلالِ اشکِ کودکانِ فصلِ قحطِ افریقائیم

ما که با عبورِ مبارکِ مان،

از شرائینِ تاکستان های سه قاره

فرحت افزای بزمِ شمائیم

ما که به خاطر تقطیرِ منزه ، در غلیانگاه انبیق ،

نشستیم به ریاضت

و، در انتظارِ ممتدِ بلوغِ تلخ

در زهدانِ خمِ سردابه ها

گشتیم عقیقِ سیال و آتشگون.

کنون، که مَشنگانِ خونِ آشامِ طالبی

جرعه جرعه می نوشند مان

تافروبرند مان

در عفنِ لُوشِ عروقِ شان

و، در لردِ مردارِ خون

در فرجام ، با عبورِ نامیمون

از مویرگ های قیر گون شان،



به آنده از رفقای حزب کمونیست
(مائویست) ترکیه که با یورش وحشیانه ارتش آنکشور به قتل رسیدند!

رفقا ! [*] [۱۹]

عقاب رزم مقدس تان
نشسته بر ستیغ غرورِ پربارتان
کوره داغ شما،
پر درخشش باد، که
گداخته آهن و فولاد تان
با دما دمی نفس های سوزان تان
که چسان دست هایتان،
در گداخته کوره؛
چون سیالی بهم آمیخته ، و
نیروی یکتا گشته
آن دستهای دست به دست شده
و ؛ چون تبری فرود آمده
بر پوک درخت کهن سال
تا بر شاخ و شاخچه چرکین و خشکیده اش

دیگرآوانکان نشوند خفاشان در شبانگاه
بگذار !

بگذار بوسه زخم

بر دست های سبز و یکتای مان

که در سراسر جهان بهم پیوسته

و پیوسته باد ، پیوستگی های بهم پیوسته مان .

* * * * *

جنگ به فرمان ... [۲۰]

ابر دیو " سیا "
چشمه ساران خون را زیر پر کرد
وز فراز اوج ها
به امواج کوهپایه ها نظر کرد
فرود آمد بر دیار " نگین حماسه " ها
و با فسونی تنوره کشید.
از ژرفای تیرگی های اعصار
گرد بادی تند و ظلمتبار ؛ برخاست.
ذرات اجسادِ پوسیده اساطیر
جنبید، رقصید و بهم پیوست
سکوتِ گورِ خیرگی های قرون و حشتبار
یکدم شکست

ببرید! لبِ هر نوزادی که بر پستان مامه هاست
 بشکنید! هر پنجه ای که بر غنچه ای خامه هاست .
 هر آنچه ، تاریخ ست و فرهنگ
 ادب ست و چکامه هاست
 بر دارش کشید! مردارش کنید!
 که بی حجابی زنان
 زاده شعر و ترانه هاست .
 سر نهید به حکم ما!
 که جنگ ؛ اگر در کشمیر، کابل و الجیریاست
 وگر در سومالی و بوسنیاست
 ویا در هر کران ، در هر کجاست
 به فرمان خداست ! «

□ □ □

هان، ای زن!
 ای سنگوار خونین تن
 که دوخته تیری هوسگیری .
 ای هموطن!
 که در زیر آبشار سربِ مذاب
 بسته در زنجیری .
 ای دور از میهن!
 که در خرگاه اسارت نگهبانان کعبه
 و دجالان " منبر زمین " (*)

" آجوج و ماجوج " بیرون جست.

□ □ □

شعار " پنتا... " (پنتاگون – وزارت جنگ امریکا)
 سر لوحه دوششان!
 نص و دستور اوستا،
 زبور ، تورات ، انجیل ، فرقان و گیتا
 آویزه گوششان

□ □ □

شعار:

" جنگ و تجدید جنگ در جهان "
 " تقسیم و باز تقسیم در نهان "
 " جنگ " و " تقسیم "
 نه بر روال و شگرد پاریس
 بل، بر بنیادِ ملت و آئین

□ □ □

تفاسیر و تعبیر آیه ها
 از زبان دو موجود بنیاد گرا :
 « بسوزید! هر نطفه ای که زایشگر هنگامه هاست

بیمار و دلگیری .
 ای روشن ضمیر !
 که در طلسم " ویتترین " کالای " نظم نوین "
 پابند و اسیری .
 ای هم‌نبرد !
 که با چنگال " آجوج " و پنجال " ماجوج "
 رستم وار درگیری .
 هوشدار ! که جنگ ،
 به فرمان " بازار " ست
 بر ضد دست رنگین کار.



اگر راست نگوئی ... [۲۱]

به : آزادگانی که در اسارت
 امپریالیزم امریکا به سر می
 برند.

- میفهمی، اینجا کجاست؟
 - اینجا " پایگاه نظامی بگرام " است. (۱)
 - تو از کجا استی؟
 - از افغانستان
 - "ست" ، احمق! این را می فهمم، از کجای افغانستان استی؟
 - از هرات، از کابل، از هزاره جات، از فندهار...
 - خفه شو! می فهمی چه میگوئی؟ زبان اصلی ات چیست؟
 - پشه ای، ازبکی، پشتو، دری ...

- « فکینگ یو Fucking you » تو یک سرباز امریکائی رامسخره میکنی؟
 بگیر!
 - واخ ! دستم را باز کن؛ اگر بچه مردی...
 - دندانت شکست، چند تا شکست؟
 - تف (تفی آمیخته با خون و دندان های شکسته)
 - " مدر فک " «Mother Fuck» دندان هایت را برویم تف میکنی؟ بگیر!
 - واخ ، واخ ! امریکائی پدر لعنت ؛ اگر... ندادی دستم را باز کن!
 - هرچه بخواهی برایت می دهم ؛ اگر راست بگوئی.
 - واہ ! تو سرباز مفعول هم استی
 - بلی ، میخواهی ... ؟ چند سال داری؟
 - هم سن و سال تو استم.
 - من خو بیست سال دارم ، توهم ...
 - مرا هم همینطور فکر کن؛
 - اگر راست نگوئی تنبانت را میکشم و . . . می کنم ، فهمیدی!
 - خو ، خو ، شناختمت . تو همان کسی نیستی که به برادر یازده ساله ات
 تجاوز کرده بودی!؟
 - از کجا فهمیدی که من بوده ام ؟
 - در فلم و دیوئی دیده بودمت .
 - بلی! من بودم؛ اگر راست نگوئی تو را هم می . . . "مدر فک" !
 - به مادرت هم تجاوز میکنی؟
 - بلی! بلی! یک بار؛ دو بار؛ ده بار؛ صد بار؛ اگر نگوید... ؛ اگر نگوید...



به : آنانی که ریشه و
بنیاد خرفات را به
آتش می کشند

خرافه و سپیده [۲۲]

صدا سر داد " غول پاگلین " : (۱)
« هیولای خرافه !
من با تو ، تو با منی
تمام حجم سیالت را
— که دراز ناش بود هزار و چهار صد سال —
برکن !

از مدار عصر عروج دجال
بریزش در گوش شب :
طلوع را بعد از این
سرنگون باید نمود.
شفق را غرقه درخون ،
سپیده را نیز ،
بردار باید کشید
تا ، مبادا ؛

این نماد های پیدایش و شورش و تنویر
بشکنند دور تسلسل غارت و تسخیر
و تخدیر شدگان هم ،
باور شان را برگیرند از کردگار «



؛ اما این بار
— نه چون پار... —
هراسی در دل شب د و ید
شب ، شکسته شد ،
و با هیولای کنده شده از مدار
کرد آخرین دیدار .



نیزه سرخ شفق (۲)
سینه شب خواهد در ید
سپیده ؛ بر خواهد خاست
از آن سوی ستیغ " سیاه کوه " (۳)
تلاؤی طلوع نیز
بر " انگشتر فردا " خواهد نشست .



؛ اما ، هیولای خرافه
با یک چشمی که دارد بر جبین
چسپیده ست بر تار و پود زمین
تا بر نخیزند ،
تخدیر شدگان ز جا .



خواهر، خواهر! دیدی که:
« "هیولا...!" و "غول...!" ، همدستانند ؛
این هر دو ،
چه سخت ، سخت جانند! »
برادر! ببین، ببین که :
« یکی را برکشیده گرد باد ، در چنبرش ، (۴)
دیگرش هراسیده از مسیر طوفان . (۵)



به : آقای محمود گودرزی ، دوست
گرامنقدم که به جاویدانگی پیوست.

تو مفهوم انسانی [۲۳]

روان شدگانِ رَهت،
نمی گذارندم
که از برایت بریزم
شربِ شفافِ واژه فرهیخته را
در ظرفِ شعرم.
می گویندم
« " فرهیخته شدگان؛ قلم به دستانند،
که از برای ماندگار شدن شان در " تاریخ "؛
نمی ستیزند با " ضحاک زمان " . »

قدر دانانت،
نمی ماندم
واژه نستوه را
برایت به کار برم
گویندم:
« گودرزی را نباید ستود ، با واژه نستوه ،

که نا بکاران قلم می زنند
از برای فقهایشان
که بعد از فتح بکارت اسیران
زمزمه می کنند ورد و آورد شان
و آنگاه، نابکاران
" فاتحان نستوه " ، می نویسند شان «.

پاسدارانت هم،
اجازت نمی دهندم
که در بلور واژه سترگ ،
بازتابت دهم :
« سترک را ،
به کوچکانِ " سترگ " شده، می دهند به نام،
که مردمان را
به اقتداء ، از " سترگ " شدگان
به نمازِ درجاذگی بکشانند
تا نه رمانند گله ای خوکانِ " امپراتور " را (* - امپریالیزم)
از کشتزاران شان «.

درین فصل تجاوز و تسخیر
که نسلی از واژگان را نیز
به تراج برده اند ؛
با کدامین واژه به سوگت بنشینم
با کدامین واژه به ستایشت بر خیزم

عقاب نامت، نشسته بر بام فلک
پرِ قلمت ، بلند تر از بال ملک
گودرزیِ ما
که در فهم واژگان نمی گنجی .
تو مفهوم انسانی

□ ☆☆☆ □

و لاژوردین سنگ مقدس آزادی را
 کرده بودند فرش راه سُم اسپ هایشان
 و نیز، موره تسبیح صفات ذات " آریا مهر " شان
 و با انداختن هرلاژوردین موره،
 " شهنشاه " را به نیایش می نشستند
 و برای ... آزادی طلب آمرزش می کردند.



و شاه؛ _ این کبر یای بی همتا _
 که خود، هماره سر تسلیم و رضاء
 می نهاد بر آستان " سیا "
 و؛ اما
 در سر زمینش (ایران)
 که می لمید بر تخت عز و جاه
 می شد جلاد مردمش
 زبان لب دوخته شدگان را می برید؛
 سر هایشان را نیز.



در آن سال ها، در آن هنگام
 که کوره های آتشیای دلیران،
 سرد بود و خموش،
 و هر خانه ماتمسرا بود



به: رفیق مادر
 (فاطمه سعیدی شایگان)

" چریک های فدائی خلق ایران " [۲۴]

" چریک های فدائی خلق ایران "
 _ خلق در بند پاسداران باور های محتضر _
 به ستایش می نشینم شما را؛
 که در آن سالها، در آن هنگام؛
 که سران پر شور،
 سرشان نهاده بودند، بر زانوی سکوت وحشتزا
 و لب دوخته شدگان
 تابوت سنگین فریاد های زمان را
 می کشیدند به دوش
 و مکان، همچنان،
 نشسته بود به سوگ زمان .



در آن سالها ، در آن هنگام
 که آیت الله های امروزین
 _ این رباتک های " نظم نوین " _
 نهاده بودند، بر کمرگاه منبر هایشان،
 نطع خونین جلاد را به جای زیبن

و هر مسجد ؛ پرستشگاه شاه.
 از نخستین " جرقه ئی تفنگ " چریک " (۱)
 برخاست " حریق " انقلاب ایران
 از لبنان، و ا شد بخیه های سکوت زمان
 رها شد، عقابان تیز پری زبانها ؛
 از تنگنای قفس دندانها :
 « چریکهای فدائی خلق ایران !
 به یاری ما بشتابید » (۲)
 چریکهای فدائی خلق ایران !



قطب نما [۲۵]

دریانوردانی که باد بان کشتی هایشان
 پنجه می کشد بر سینۀ ابر های طوفانزا
 و دارند " قطب نما " ی شانرا در دست
 نباشد هیچ، هراسی در دل شان
 از کرانه های ناپیدا و دور دست
 وزگردش گردابه های آدمخوار
 _ که می بلعند در یانوردانی ره گم کرده را _
 و زغرقلابه های تشنه به خون
 _ که فرومی برند به کام شان

ناخدایانِ قطب نما ندیده را _
 وز لبه ئی تیز و برانِ سنگهای دریائی
 _ که می درند و می شکافند
 انحنای کشتی هائی را که
 ملاحانش هراسیده اند از قعر دریا ها _
 وز آتشِ جنگِ هائی که بر پا کرده اند "دزدانِ دریائی"
 _ از برای تاراج گوهر های آزادی
 و الماس دانه های پر درخشش
 این تراوش جبین های پر چین و دست های سبز انسانی _



سکاندارانی که دارند " قطب نما " ی شانرا در دست
 چه بی باک و بی هراس
 می نوردند از رهزنان مست
 وز خشم موجه های حقیری کف آلود
 - کز نفیر تازیانۀ باد
 می نازند به تورم شان _
 وه ، که چه خوش می خرامند
 و می چمند و می رقصند !
 وه، که چه " زیبا " می پیچند
 و می غلتند و می افتند !
 به پای سکاندارانی که بسته اند بر جبین

زیر نویس ها

■ [۱]- سروده (" عبور لحظه ها ") در ماه سرطان ۱۳۶۰ (یکی دو روز بعد از اعدام رفقاء) در زندان پلچرخی شکل گرفت. این سروده در شماره... ماهنامه " ۲۳ ثور " صفحه ۱۱ سال ۱۹۸۹ چاپ آلمان به نام مستعار " پرخاش " و ماهنامه " آذرخش " شماره ... سال... چاپ سویس به نام مستعار پ. رتبیل و ماهنامه ... شماره ... سال ... و ماهنامه " قطب نما " شماره پنجم، اکتوبر ۲۰۰۴ نشر شده است " ۱- جلاد (" نجیب گاو ") .

۲- ضحاک (بریژنف) .

۳- « بهمن (سید بشیر بهمن) عضو کمیته مرکزی سازمان انقلابی و طن پرستان واقعی (" ساوو ") بود. وی از چهره های محبوب و سرشناس جنبش انقلابی [کمونیستی ضد امپریالیستی و نوکران اخوانی آن]، ضد سوسیال امپریالیستی و عمال پرچمی - خلقی - و سازائی آن و ضد طبقات حاکمه [و سایر مرتجعان دیگر به شمار می رفت .

هنگامیکه محصل فاکولته حقوق بود (۱۳۴۷) . به خاطر فعالیت های سیاسی محکوم به چهار سال حبس در زندان معروف دهمزنگ کابل گردید. بعد از سپری نمودن زندان، دوره فاکولته حقوق را [در پوهنتون کابل (دانشگاه)] به اتمام رساند. در وزارت عدلیه مشغول کار شد.

بهمن هشت ماه بعد از تجاوز ارتش اشغالگر روس به افغانستان ، به تاریخ چهارم سنبله ۱۳۵۹ با چهار تن از همزمانش توسط خادی های مزدور دستگیر شد، و به تاریخ دوازدهم سرطان ۱۳۶۰، همراه با پنج همزنجیرش اعدام گردید. [این کمونیست نامور کشور] در زیر شکنجه های وحشیانه جلادان خادی آموزش دیده در شوروی [که به دستور مشاورین نظامی روسی ، بر پیکر پولادینش تمرین می شد] حماسه آفرید. هیبت و صلابتش در جریان شکنجه، پشت KGB و چاکران خلقی - پرچمی اش را به لرزه در آورد. چنانچه دژخیمان خاد [که در برابر زندانیان یک دیگر شان را " لا لا " صدا می زدند] نالشی کنان به همدیگر می

سیه پارچه های " نظم نوین " که نقش و نگارش بود جمجمه انسانی _
 ❀ ❀ ❀

دریانوردانی که دارند فانوس قلب هایشان را در دست
 وه، که چه خوب
 می نوردند و می پویند و می ستیزند،
 با طغیان و طوفان دریائی
 به امید آنکه ، ستانند باری دگر
 گنجینه های آزادی را ،
 و الماس دانه های جبین و دست سبز انسانی را
 از تاراجگرانی که در پی تسخیر جهانند.



می رساند. هر دو واژه ریشه سانسگریست داشته "مادر آرزو" یا مادر آرزو ها را افاده می نماید] و کوه "شیر دروازه" در کابل موقعیت داشته دریای کابل و دو شاهراه، دو گوشه پیوست هر دو کوه را از هم جدا می سازد. از آغاز هر دو گوشه بر فراز هر دو کوه دیوارهای بلند و با عظمت با تیرکش هایش دیده می شود که در زمان کابلشاهان رتبیل شاه اول و یا دوم (حدود ۱۳۰۰ سال قبل) برای دفاع از تهاجم دشمنان خارجی اعمار گردیده بود. با آنکه بخشهای از این دیوارها طی اعصارمتمادی تخریب شده، با آنهم بیشترین بخشهای باقیمانده آن بر ابهت و شکوه هر دو کوه افزوده و بیان گوی دفاع مردم آزاده ما در برابر تهاجم اعراب بادیه نشین و غارتگری باشد. بلند ترین قله این کوه با عظمت را "تخت رستم" هم می گویند

۳- «المعتصم با الله» هشتمین خلیفه عباسی که قیام بابک خرم دین را وحشیانه سرکوب کرد.

۴- "آیت الله" لقبی است که برخی از سر داره (دهاره) های «حزب وحدت» از آیت الله های ایران به عاریت گرفته اند.

۵- ضحاک (در سروده اشاره ایست به "بنیاد گرائی").

۶- "هفت و" "هشت": "هشت تنظیم" اخوانی؛ مثل جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و... سرهمبندی شده توسط (ISI و CIA) و عرب سعودی که درکشتارهای دسته جمعی و نابودی ارزشهای مادی و معنوی کشور از چنگیز واتیلای پیشی گرفتند. و "هشت تنظیم" یعنی هشت باند ساخته شده توسط جمهوری اسلامی ایران که به "وحدت" رسیدند ("حزب وحدت").

۷- سند باد زرتشتی هراتی و استاد سیس سیستانی و حیان خراسانی از پیشوایان قیام مردم افغانستان علیه سلطه عرب بادیه نشین و چپاولگرو... بودند.

۸- نام ملا عمر بعد از "ظهور" طالبان در سروده اضافه شده است.

۹- بابک پیشوای جنبش خرمدینان که توسط خلیفه عباسی مثله شد. نیزک امیر محلی بادغیس هرات (سروی به دربار خلیفه عباسی فرستاده شد) حضین سیستانی یک تن از قیام کنندگان علیه استیلای عرب توسط نماینده هارون الرشید (داود بن بشر) کشته شد. افشین به دستور معتصم بالله بابک را با نیرنگ به دام انداخته و به خلیفه سپرد. خلیفه سفاک بابک را مثله نموده بر اثر سوار کرد و در شهر گشتاند تا مردم بهراسند و از خیزش و قیام علیه حاکمیت جنایتکاران زنباره

گفتند: "لا لا، چوب سر آب را هر چه می زنیم زیر نمی نشیند". و جلاذ دیگر [قیوم صافی] شکوه کنان می گفت: "... هر دفعه که از او سوال می کنیم به روی ما تف می اندازد...".

بهمین بارها تأکید می کرد که اخوان دهها بار سفاکتر و میهن فروستر از خلقی ها و پرچمی هاست؛ حتا لحظه ای از مبارزه بر ضد آنان نباید غافل شد.

"افسوس که بهمین زنده نماند تا به چشم واقعیت آنچه را بر زبان رانده بود مشاهده می کرد و با استواری بی نظیرش علیه خاینان بنیاد گرا نیز حماسه می آفرید". «.

[درختم یادداشت از این قلم در مورد بهمین، جمله اخیر (افسوس که بهمین ...)] از جانب دوستی که سروده فوق را "به سایت اشعار دشنه گون خوش

آمدید" فرستاده بود، علاوه شده، و نکات بین قوس مربع [در جریان چاپ این دفتر به زیر نویس اضافه گردیده است].

سالهاست که "عبور لحظه ها" در سایت وزین و پر محتوای ("به اشعار دشنه گون خوش آمدید") بر قرار می باشد.

مجموعه اشعار متن دفتر "عبور لحظه ها" بر روی سایت چریکهای فدائی خلق ایران (<http://www.fadaee.org/>) یا (<http://www.siahkal.com>) نیز برقرار گردیده است (پ. رتبیل)

■ [۲]-: "تابوت شهر"، این پارچه که در جزوای ۱۳۶۲ در زندان پلچرخی فریاد شده، در شماره... سال ۱۹۹۰ ماهنامه "۲۳ ثور" نشر گردیده است. ۱- ضحاک (بریژنف).

■ [۳]-: "ضحاک" به تاریخ نهم سنبله سال ۱۳۷۱ در دهلی سروده شده، در شماره ۳۳ و ۳۴ سال ۱۹۹۳- حمل و اسد سال ۱۳۷۲ مجله "پیام زن"، همچنان در نشریه "شهروند" شماره ۶۱۲ سال ۱۳۸۰ چاپ شده است.

۱- "طلسم ساز محتضر" (اشاره ایست به امپریالیزم در حال زوال امریکا)

۲- کوه آسمانی [که در واقع ازدو کلمه جداگانه ترکیب یافته، یعنی "آسه" یا "آشا" به دری معنی آن (آرزو) و "مائی" یا "ما" که هندی بوده، مفهوم مادر را

۱- "برنتی" کوه ایست در جنوب شرق کابل که "منار چکری" _ که از خود تاریخ و قصه ای دارد _ در بلندای آن قرار داشته و بلند ترین قلعه آن بنام "شاخ برنتی" یا "برمتی" نامیده میشود. کهن سالان کابل حدود ۶۰ سال قبل از زبان اسلاف پیر و موسپید شان در مورد "برنتی" و "مرنجان" چنین نقل قول میکردند:

« در گذشته های بسیار دور، در قدیم الاپام، دو دیو نگهبان شهر کابل بود. یکی "مرنجان دیو" نام داشت، دیگرش "برنتی دیو". اولی به تپه بزرگی مبدل شد (تپه مرنجان که در قلب کابل موقعیت دارد) دیو دومی، یعنی "برنتی" که هیکلش بسیار بزرگتر از "مرنجان" بود؛ به کوه تبدیل گردید. در اصل این دیو _ به خاطری که جسمش به بزرگی کوه بود، بسیارخود خواه، مغرور و متکبر بود به اندام و زور خودش می نازید. مردم او را به همین خاطر (برنتی) مسمی نموده بودند. به سبب همین غرور و کبرش بود که "زوالی اش آمد" و خدا او را به کوه تبدیل کرد »

نگارنده سالهای دهه بیست و سی را (در کابل)، کاملاً به خاطر دارد: جوانان مغرور و متکبر، خودنما و زورمند که به امور دیگران مداخله می کردند و یا سبب آزار و اذیت مردم می شدند، کس و پاکسانی هم بودند که مثلاً یکی از آنان را با خشونت مخاطب قرار داده می گفت: « چه بری ما خوده (برای ما خود را) شاخ برنتی ساختی! شاخ ی ته می شکنا نم (شاخ ات را می شکنم) » [در فرهنگ های فارسی (برنتی) به معنی خود بینی، خود نمائی، کبر و غرور آمده، این واژه به مرور ایام و به خاطر سهولت در تلفظ از برنتی به "برنتی" و "برمتی" تغییر نموده است، در این اسطوره شفاهی علت مبدل شدن دیوان به کوه و تپه، چندان روشن نیست، امید کاوشگران اساطیر کشور، در زمینه باز کردن بیشتر این اسطوره توجه فرمایند.]

۲- حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرای بزرگ (سرآینده شهنامه).

۳- " کابورا" یکی از نامهای قدیم کابل می باشد.

۴- اشاره ایست به دیوار هائی بر فراز کوه آسه مائی و شیر دروازه.

۵- پیکره اخیر این سروده، در نخستین روز تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان؛ سروده شده است.

عرب وحشی دست بردارند. بعداً خلیفه از افشین هراسید، وی را زندانی کرد. افشین در زندان خلیفه بمرد.

۱۰- "هزار... تموچین" اشاره ایست به "حزب وحدت" (نه از منظر نابخردانۀ نژادی؛ بل از منظر شباهت کار و کردار و کشتار این باند نهایت بی رحم و منفور، با تموچین یعنی چنگیز خان).

۱۱- " پنتا... " پنتاگون (وزارت جنگ امریکا).

■ [۴]-: " پیمان کج آئین آباد" به تاریخ ۸ مارچ ۱۹۹۳ - ۱۳۷۲- سروده شده است.

۱- " پیمان کج آئین آباد" اشاره ایست به " موافقت نامه صلح اسلام آباد " (مؤرخ ۱۶ حوت ۱۳۷۱ - ۷ مارچ ۱۹۹۳) فی مابین سر باند های جنایتکار و مزدور! که به خاطر منافع با دار های خارجی شان با هم جنگیدند و سبب بربادی کشور گردیدند! این جنایتکاران بنا به دستور صاحبان خارجی شان در اسلام آباد گرد آمدند، تا پیمان متارکه، صلح و صلاح را امضاء نمایند. این اجیران جنایتکار در حضور صاحبانشان: ترکی الفیصل مسؤول اطلاعات (استخبارات) عربستان سعودی، بروجردی نماینده ایران و مقامات بلند پایه پاکستان "پیمان صلح" را امضاء کردند.

به تاریخ ۲۱ حوت ۷۱-۱۲ مارچ ۱۹۹۳ ملک فهد پادشاه عربستان سعودی و نواز شریف صدراعظم پاکستان به طور خاص؛ و به تاریخ ۲۲ حوت ۱۳۷۱ - ۱۳ مارچ ۱۹۹۳ رفسنجانی رئیس جمهور ایران در پای موافقت نامه مذکور امضاء نمودند.

۲- « " نواز... " شگر " جنگ » مراد از آن (نواز شریف صدراعظم پاکستان) می باشد.

۳- « پیک " دجال " » (بروجردی نماینده خامنه ای)

۴- « پاسبان " سنگ " ترکی الفیصل نماینده " پاسبان سنگ " یعنی ملک فهد پادشاه عرب سعودی).

■ [۵]-: " فتح محال"، در حوت ۱۳۷۲ فریاد شده؛ و در شماره ۳۷ «پيام زن»

اسد ۱۳۷۳- جون ۱۹۹۴ و در سایت "افغان- جرمن آنلاین" نیز برقرار می باشد.

روسه " سرگرم رزم و نبردند، همچنان از طرف شخصیت های سیاسی و نمایندگان سازمانها و احزاب انقلابی سایر کشور ها که به خاطر امر رهائی بشریت از یوغ سرمایه مبارزه می نمایند، به وضاحت بیان شده است . نگارنده علاقمند است در این مختصر نبشته، سطری چند بر آن بیفزاید.

مینا، این شیره زن شجاع و طغیانگر بی همتا، در پیشگاه مردمش، با تواضع یک انقلابی حرفه ای، پیمان خون بست تا در راه آزادی زن و آزادی کشورش تا پای جان مبارزه بی امانش را تداوم بخشد و دمی نیاساید. سازمان "راوا" _ این کانون فروزان و داغ جنبش زنان کشور را تأسیس نمود و انرژی بخشی از زنان آگاه، متعهد و رزمنده کشور را ظرفیت بخشید. و بعد از شکست مفتضحانه ارتش سراسیمه سوسیال امپریالیزم روس، بیشترین آتش مبارزه اش را متوجه این گله های وحشی و مدنیت سوز نمود. سر گله گوریلا های وحشی ، یعنی گلبدین که جز با خودش با هیچ جانور خونخواری در جهان قابل مقایسه نیست، به یاری یاران قدیمش ، یعنی خادی ها، پلان قتل وی را طرح و سر انجام ترورش نمودند .
خاطره اش گرمی و درفشش در اهتزاز باد!

حاضر محترم، اجازه دهید نقل قولی از پیشوای بین الملل اول (مارکس)

بیاوریم:

" هرکس چیزی در باره تاریخ بدانند، می داند که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون جوشش زنان امکان پذیر نیست ". متکی به حکم فوق می توان تذکار داد که هر جوشش سیاسی ، به خاطر تغییرات بزرگ اجتماعی، نیاز مبرم به ظرف و قالبی دارد که در آن مجموع انرژی مبارزان تحول پسند بهم برسد. مینای شهید نه یک بار ؛ بل بار بار ثابت نمود که انسان آگاه و متعهد چگونه باید در میان طوفان خون و امواج سرب مذاب ، که سوسیال امپریالیزم روس و چاکران آن در کشور راه انداخته بودند، به ستیز و جدل پردازد و در زیر پای ابلیسان اخوانی آتش انتقام افروزد و با قاطعیت و پیگیری ریشه آنان را بخشکاند. تاریخ پر ابهت کشور ما نام این زن انقلابی را بر کتیبه اش چنین رقم زده است: [سروده "مینا... " به ادامه این سطر درج نامه شده بود] در پیوند باد مبارزه "راوا" با جنبش کارگران جهان! زنده باد مبارزه مشترک کلیه نیرو های آزادیخواه و مترقی بر ضد احزاب منفور اخوانی و چاکران روسی! م. ک. ت سابق عضو سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی [سازمان تسلیم ناپذیر و پر افتخار " ساوو "] ۱۰ جنوری ۱۹۹۵- دهلی جدید .»

■ [۶]-: (" مینا طغیانگر بی همتا") به تاریخ ۱۰ جنوری ۱۹۹۵ سروده شده، پیوست بانامه ای از این قلم در شماره ۳۹ حوت ۱۳۷۳ - فروری ۱۹۹۵ " پیام زن" درج می باشد.

"راوا" طی نامه شماره - ۴۹۳ / ۲۳ نوامبر ۱۹۹۴ به خاطر تجلیل از هشتمین سالروز شهادت رهبر و بنیانگذارش (مینا) که به تاریخ ۴ فروری ۱۹۹۵ در اسلام آباد برگزار می شد، از این قلم تقاضا نمود تا به پاکستان آمده در تجلیل این محفل اشتراک ورزد ، همچنان در اخیرنامه چنین آمده : " در صورتیکه شرکت در محفل برایتان مقدور نباشد از دریافت پیام شما که یقیناً بیانگر همدردی و همبستگی با مردم و به خصوص زنان افغانستان اسیر چنگال خونین بنیاد گرایان خواهد بود، استقبال میکنیم."

از آن جایی که در کشور هند پناهنده بودم و اشتراک در آن محفل مقدور نبود، نامه ذیل را با سروده فوق به آدرس "راوا" فرستادم:

« خواهران رزمنده و انقلابی، تهنیت و درود های گرم و سلامهای پر حرارت و رفیقانه تقدیم تان باد! نگارنده این نامه متأسف است که بنابر معاذیری نتوانست به پاکستان بیاید و افتخار نشست در این گرد همائی با عظمت و هکذا کسب آشنائی و معرفت با نمایندگان محترم سازمان ها و احزاب انقلابی را نصیب گردد. حاضر محترم، بر همگان مبرهن و آشکار است که کشور های غربی در رأس ابر قدرت یکه تاز آمریکا _ که " موسسه ملل متحد " را به چماق دستش تبدیل نموده و آثرا بنابر اقتضای منافع اقتصادی و سیاسی خود و متحدین غربی اش بر سر هر کشور و ملتی که لازم داند، می کوبد _ هسته های متعفن بنیاد گرائی و پان اخوانیزم را در هر گوشه و کنار جهان پرورانید، و به کمک دالر، تجهیزات مدرن نظامی و دستیاران و مشاورین سیاسی و استخباراتیش از این غده های چرکین چنان هیولای هول و هراس ساخته که حتا امروز ناگزیر شده گستاخی و سرکشی آنانرا در الجزایر تحمل نماید.

با آنکه ابعاد شخصیت اجتماعی، سیاسی، انقلابی ، هکذا کارنامه های رنگین و حماسه آفرین مینا، در روند مبارزه اش به خاطر رهائی نصف جامعه، یعنی زنان مظلوم و ستم دیده کشور، توسط همزمان بی باک و ادامه کارش، از جانب سایر پیکارگران دلیر افغان که در راه آزادی میهن اسارت دیده از چنگال کرگسان (ISI و CIA) و پنجال شغالان عرب و ایران و چاکران "سازمان اطلاعات خارجی

شورای نظار" در راس باند جمعیت آنها از درون تسخیر و در خدمت سیاست استعماری خود قرار داد.

۲- " برزین"، نام یکی از هفت آتشکده مشهور زردشتیان در بلخ باستان بوده است. [آذر برزین؛ آذر نوش؛ آذر بهرام؛ آذر زردشت؛ آذرآباد؛ آذرگشسپ؛ آذر فرنیغ].

۳- هشت گروهک رهن، جنایتکار و وطنفروش ساخت ایران که بعداً به " وحدت " رسیدند، و با نفوذ خاد (خادِ بخش کشتمند، و برادرش اسد الله کشتمند آن " حزب " به دو بخش تقسیم گردید. بعد ها بنابر دستور (K.G.B) صدراعظم دولت دست نشاند: « سلطانهلی کشتمند ، زمانیکه بعد از دوره دوم حکومت بر طرف گردید، از حزب و دفتر سیاسی آن استعفاء داده شرمسارانه گفت : " به حزب وحدت تعلق فکری دارد و برای تحکیم آن سعی نموده و ائتلاف شمال را بر حق میدانند. » ("نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان" اثر عبدالقدوس غوربندی عضو کمیته مرکزی حزب مذکور - صفحه ۱۱۶).

۴- " نوظهور": طالبان ضد تمدن، سازمانیافته توسط (CIA) و (ISI) که عساکر پاکستان و تروریستان عرب نیز شامل آن بوده و در اوایل، به خصوص در ساختمان بدنه نظامی آنها بخشی از خلقی ها نقش سازنده داشتند.

۵- " دخمه " (تالار سازمان " ملل متحد ").

۶- " خرگاه ": (عمارت پنتاگون).

۷- " غول پاگلین " (اشاره ایست از " و.ا. لنین " به امپریالیزم).

■ [۹]-: " آذرخش " تاریخ سروده سرطان ۱۳۷۵ بوده و در شمار ... اسد ۱۳۷۵ (اگست ۱۹۹۶) ماهنامه آذرخش چاپ شده است .

■ [۱۰]-: " غرش موجه ای ما... " (۲۵ فروری ۱۹۹۷) در شماره ... ماهنامه " ... " منتشر شده است.

■ [۱۱]-: " تصاویر " تاریخ سروده جنوری ۱۹۹۷ بوده ، و در شماره ۴۷ قوس ۱۳۷۶ دسمبر ۱۹۹۷ مجله " پیام زن " نشر شده است (البته بدون زیر نویس).

۱- کنگینه: در فصل برداشت انگور که مصادف است باماه هفتم سال ، باغداران کشور برای اینکه بتوانند انگور را از آسیب سرمای شدید زمستان حفظ نمایند، از گل خام، دو دانه تابه از داخل (مثل کاسه) فرورفته، به اندازه بیشتر از یک پلست (یک وجب) می سازند. بعد از خشک شدن تابه ها گلی ، چند خوشه انگور را در میان تابه اولی جای داده، بردور لب آن اندک گل نرم گذاشته، تابه دومی را بروی آن قرار می دهند. بعدا گل آنگین دور آنرا می مالند. بدینگونه انگور از گزند سرمای شدید زمستان محفوظ می ماند. بعضاً باغداران و میوه فروشان کنگینه را به مشتریان هم عرضه می نمایند. مردم در همین زمینه مثلی دارند : « مُرد مینا ها، که سر کشید کنگینه ها». مراد از آن، مقایسه افراد نابکار، نافهم ؛ پرمدها و خودنما و جاه طلب است که زنده اند، با اشخاص بافهم، کاردان، با تجربه و فروتن و فداکار) چه در صحنه سیاست و چه در امور اجتماعی) که به گونه ای از کار برکنار ساخته شده اند و یا زندانی یا اعدام شده و یا به مرگ طبیعی در گذشته اند.

یکی یعنی کنگینه (که از گلی نارس و دنی در کمترین مدت و به سادگی شکل گرفته، انگور با هسته و پوست و برگش را در خود جای داده)، خودش را در همچشمی و رقابت با دیگری؛ یعنی مینا (که با دست استاد کار، مواد نخستینش در کوره آتش به قوام و مراحل عالی رسیده، تنگ بلور پردرخشش و شفاف گشته، آب تخمیر شده انگور که انبیبی دیده، باده گوارو آتشگون شده، سکر و آرامشی بخشیده به نوشنده و...) قرار می دهد؛ بسان مقایسه دست نشاندگانی مثل ببرک وکرزی با میرویس نیکه وشاه امان الله خان!

■ [۷]-: "چیستان" به خاطر تقرر یکتن از خاینین ملی (گلبدین) به پست صدارت) نخست وزیر در دولت کارتونیک جهادی اخوانی های شرف باخته) در ماه حوت ۱۳۷۲ شکل گرفت و در شماره ۳۷ مؤرخ اسد ۱۳۷۳ (جون ۱۹۹۳) چاپ شد.

■ [۸]-: " بذر شهاب " در شماره ۲۷۹ سال ۱۳۷۵ " شهروند " چاپ تورنتو؛ همچنان ماهنامه " آذرخش " شماره ... سال ... نشر شده است.

۱- هفت باند اسلامی غارتگر، آدمکش و خاین، که توسط (CIA) و (ISI) در پاکستان بسته بندی گردیدند. [از جمله باند های مذکور، (K.G.B) با تأسیس "

■ [۱۵]:- سروده ("محموله زهر ناک") در شماره... ۱۳۷۹ "پیام زن" تحت عنوان "علف‌زهر"، و در شماره ۵۰۸ نشریه "شهروند" ۲۸ مرداد منتشر شده است.
۱- "سرزمین بی‌نسب" (پاکستان).

■ [۱۶]:- "غریق و صخره" به تاریخ ۱۳۷۸ (۱۹۹۸) سروده شده، و در شماره ۳۶ نشریه "..." چاپ شده است.

■ [۱۷]:- "تنها نثیم" که در اول اکتوبر ۱۹۹۶ سروده شد در شماره ۴۵ حوت ۱۳۷۵ مارچ ۱۹۹۷ "پیام زن" نشر شده است.

■ [۱۸]:- "چیرز" (به سلامتی) در اپریل ۱۹۹۸ سروده شده با قطعه عکسی که دو نماینده طالبان را در ضیافتی در خارج از کشور، در حال سر کشیدن پیک های مشروب، نشان می‌داد، در شماره ۳۸ ماهنامه "..." چاپ شده است.
۱- یونوکال کارپوریشن: مؤسسه پترولیم امریکائی.

■ [۱۹]:- ("رفقاء!") که به خاطر یورش و کشتار دسته جمعی اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائویست) ترکیه، توسط ارتش آن کشور (به تاریخ دو سپتمبر ۲۰۰۵) سروده شده است، پیوست نامه ای عنوان حزب مذکور به یکی از رفقای ارجمند حزب کمونیست ایران (م ل م) که از این قلم خواسته بود تا در زمینه این کشتار دسته جمعی، پیام و یا مطلبی بنویسد. سروده فوق (و پیام) نوشته شده را به این رفیق ارجمند سپردم. یگانه نشریه که سروده فوق را به دست نشر سپرد "پیام فدائی" (شماره ۹۰) بود. [از آن گرانقدر] چریکهای فدائی خلق ایران) که در نشراین سروده و سایر سروده هایم در سایت و نشریه "پیام فدائی" توجه رفیقانه نموده اند، رفیقانه ابراز امتنان می‌نمایم- پ. رتبیل]

■ [۲۰]:- "جنگ به فرمان" در "پیام زن" شماره ۳۹ مؤرخ حوت ۱۳۷۳ -
فبروری ۱۹۹۵ ارگان نشراتی "راوا" (www.rawa.org) چاپ شده است.

۱- "چلی" به نوجوانانی گفته می‌شود که در حجره ای اعمار شده درمساجد زندگی شباروزی خود را می‌گذرانند. کارپاگیژی مساجد را به عهده دارند. خوراک و پوشاک آنان از جانب اهالی اطراف و اکناف مسجد تأمین میشود. در خدمت ملا مسجد قرار داشته ... از وی "علم دین" را می‌آموزند. (اکثر ملاها و چلی‌ها به خصوص در ۲۵ سال اخیر در خدمت استخبارات (اطلاعات) رژیمهای خلقی وپرچمی، جهادی و طالبی قرار داشتند.) هم اکنون در خدمت دولت دست نشانده امریکا قرار دارند).

۲- "سپیده" اشاره ایست به شرق.

۳- "صبح" اشاره به آغاز انقلاب مردمی درنیپال می‌باشد.

■ [۱۲]:- "بر کتیبه ای سپر" (در ماه حمل ۱۳۷۷-اپریل ۱۹۹۸) سرود شد.

۱- "حله"، «شهری بود در عراق میان کوفه و بغداد، در ساحل رود فرات» (فرهنگ محمد معین)؛ «حله» مانند "کوفه" در ناحیه بابل موقعیت داشت سحر و جادو و جادوگری در هر دو شهرک رنگ و رونقی خاصی داشت. «(فرهنگ دهخدا).

۲- "شعر" پیشواز" از م. آزم.

■ [۱۳]:- "به سوی آزادی" درمارچ ۱۹۹۹ سروده شده، در شماره ۵۱ سرطان ۱۳۷۸- جون ۱۹۹۹ مجله "پیام زن" و در شماره ۷۷۰- ۲۱ مارچ ۲۰۰۳ نشریه "شهروند" چاپ شده است.

■ [۱۴]:- "فریاد کن با ساز" در سپتمبر ۱۹۹۸ سروده شد. در "رادیوی صدای شرق" _ تورنتو _ دکلمه شده ودرشماره ...ماهنامه کیوان چاپ امریکا برقرار می‌باشد..

۱- شعر "زندگی انسان آزادی و استقلال اوست _ بهر آزادی جدل کن بندگی در کار نیست" از زنده یادلاهورتی بوده، سراینده آن زنده یاد استاد یعقوب قاسمی می‌باشد.

دانی و تجلیل در خور ستایش به عمل آمد _ سروده شده است. درج شماره ۸۵ " پیام فدائی " خرداد ماه ۱۳۸۵ می باشد.

۱- " از یک جرقه حریق بر می خیزد " (صدرمائو آثار منتخب، جلد اول صفحه ۱۷۵)

۲- سرائینده شعر(پ . رتبیل) در گیر و دار انقلاب سال ۱۳۵۷، که از طریق امواج رادیوی ایران در کابل، جریانات را تعقیب می کرد؛ می شنید که گوینده در رادیو، با صدای رسا می گفت: " چریک های فدائی خلق! چریک های فدائی خلق! به یاری ما بشتابید، رادیو تلویزیون ملی ایران در محاصره گارد شاه قرار گرفته... " و مدتی بعد آوازی به گوش می رسید : " چریک های فدائی خلق! چریک های فدائی خلق! محاصره شکست از شما تشکر می کنیم... "

■ [۲۵]-: سروده " قطب نما " به نشریه " قطب نما " ارگان مرکزی جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع-افغانستان» اهداء شده، تاریخ سروده ۷-۷-۲۰۰۶ بوده، به شماره ۱۲ ماهنامه چاپ شده است.



■ [۲۱]-: " اگر راست نگوئی... " در ۱۶ جوزای ۲۰۰۴ سروده شده و در شماره ۹۱۱ سه شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۸۳ " شهروند " و در شماره ۶۷ " پیام فدائی " (ارگان چریکهای فدائی خلق ایران) منتشر شده، همپنان در سایت " افغان- جرمن آنلاین " بر قرار گردیده است.

۱- " پایگاه هوئی بگرام " : این پایگاه در ۳۰ کیلو متری کابل موقعیت دارد.

■ [۲۲]-: " خرافه و سپیده " این پارچه در مارچ ۲۰۰۵ سروده شده، در شماره ... - مؤرخ... ۲۰۰۵ " ایران پست " چاپ تورنتو و در شماره ۸۳ فروردین ماه ۱۳۸۴ " پیام فدائی " (ارگان چریکهای فدائی خلق ایران) چاپ شده است.

۱- " غول پاگلین " اشاره لنین به امپریالیزم می باشد.

۲- در کشور ما شفق بر خلاف معنی آن در فرهنگ های زبان فارسی ، که بعد از غروب را گویند، به معنی قبل از طلوع به کار رفته است.

۳- " سیاه کوه " در افغانستان موقعیت دارد.

۴- خیزشها و تکانهای انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیزم در نیپال، ونزیویلا و... .

■ [۲۳]-: " تو مفهوم انسانی " به خاطر درگذشت دوستم عزیز و گرانقدرم زنده یاد داکتر محمود گودرزی نویسنده نامور ایران _ که صد ها مقاله بلند و تحلیلی ایشان _ منجمله در رابطه با مسایل افغانستان _ درج نشریه " شهروند " و مضامین مربوط به مسایل افغانستان ، همچنان در مجله " پیام زن " چاپ و نشر شده؛ به تاریخ (۸-اپریل ۲۰۰۵) فریاد شده است.

" تو مفهوم انسانی... " در شماره: ۹۷۸ جمعه ۲۶ فروردین ۱۳۸۴ (۱۵ اپریل ۲۰۰۵) نشریه " شهروند " چاپ شده؛ همچنان در سایت وزین و پر محتوای (" به اشعار دشنه گون خوش آمدید ") بر قرار گردیده است .

■ [۲۴]-: " چریکهای فدائی خلق ایران "، به تاریخ ۱۲ می ۲۰۰۶ به خاطر شخصیت برجسته جنبش کمونیستی کشور برادر و همسایه ما ایران " رفیق مسادر " (فاطمه سعیدی شایگان) عضو برجسته و سابقه دار چریک های فدائی خلق ایران _ که در محفلی در آلمان، در حضور شخص خودش از ایشان قدر

